

## کدام یک؟

# اخلاق پرولتری یا اخلاق بورژوازی

قبل از این که به مباحث اخلاقی بپردازیم، باید دانست که اخلاق بخشی از ایدئولوژی است، یعنی اخلاق بخشی از روبنای ایدئولوژیک را تشکیل می‌دهد. ایدئولوژی دارای خصلت طبقاتی است که منعکس کننده زیر بنا می‌باشد. در جوامع طبقاتی پیکار ایدئولوژیک، یکی از اشکال مبارزه طبقاتی است. و به همین ترتیب پیکار با اخلاقیات ضد پرولتری نیز بخشی از اشکال مبارزه طبقاتی است. رفیق ضیاء اخلاق و برخورد های اخلاقی در رابطه با یک حزب سیاسی و تشکلات سیاسی را این گونه توضیح می‌دهد:

« 1 - اخلاقیات بطور کل بخشی از ایدئولوژی بطور کل است. به همین جهت اخلاقیات در مناسبات سیاسی بخشی از ایدئولوژی سیاسی است و نمی‌تواند جدا از آن مدنظر قرار بگیرد. اگر این موضوع را در رابطه با یک حزب سیاسی و تشکلات سیاسی توده‌یی تحت رهبری آن مدنظر قرار دهیم، باید بگوییم که اخلاقیات و برخوردهای اخلاقی در مناسبات سیاسی بخشی از مناسبات ایدئولوژیک- سیاسی - تشکیلاتی در حزب سیاسی مربوطه و تشکلات ملی- دموکراتیک مرتبط به آن و همچنان در مناسبات فی مابین حزب سیاسی و تشکلات ملی- دموکراتیک متذکره است و نمی‌تواند به عنوان یک موضوع صرفاً شخصی و خصوصی در نظر گرفته شود.» (رفیق ضیاء - مطالبی در مورد جوانب مختلف قضیه رفیق زلاند)

چون موضوع مشخص مورد بحث ما درین جا اخلاق جنسی است، پس بیشترین صحبت خود را در این محدوده پیش می‌بریم.

"مارکسیست" های خرده بورژوا اصلاً این موضوع را نمی‌توانند درک نمایند، آن‌ها طبق منفعت جویی شخصی در مورد گرفتن رابطه با دختران جوان بدون در نظر داشت عواقب بعدی که زندگی یک دختر به کجا می‌انجامد به کلی گویی می‌پردازند و می‌خواهند که زیر نام "حق دموکراتیک" فحشاء را حقیقی و یک موضوع صرفاً شخصی و خصوصی تلقی نمایند.

این گونه افراد با غرض شخصی و سوء استفاده از مسایل حزبی، با هزاران حيله و نیرنگ و هزاران وعده و وعید، زیر نام "کمونیست" بودن دختران جوان را از راه بیرون می‌کنند، و بعد از کامجویی بدون در نظر داشت عواقب بعدی آن، آن‌ها را رها می‌نمایند و با سفسطه گویی فقط به تبرئه خود می‌پردازند.

این چنین حرکت‌ها و عمل‌کردها بورژوازی است، زیرا چنین روابطی نه بر اساس عشق، بلکه به خاطر فساد اخلاقی یا بهتر بگوییم به خاطر فحاشی گرفته شده است. رابطه ای که حتی بر اساس عشق گرفته می‌شود، ادامه پیدا می‌کند و به ازدواج منتهی می‌گردد، این چنین روابط اخلاقی است، در غیر این صورت هیتاریزم است. انگلس می‌گوید:

«اگر تنها ازدواج‌هایی که مبتنی بر عشق می‌باشند اخلاقی هستند، پس تنها آن‌هایی اخلاقی هستند که در آن‌ها عشق ادامه می‌یابد.» (انگلس منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت - صفحه 117 - ترجمه احمد زاده)

مانونیست‌ها که پایه استدلال شان ماتریالیزم دیالکتیک است به این گونه استدلال پوچ و بی معنای مارکسیست‌های خرده بورژوا با نیشخند می‌نگرند، و می‌گویند، تا زمانی که سیستم اقتصادی - سیاسی - اخلاقی جوامع مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فیودالی و جوامع سرمایه‌داری توضیح نگردد نمی‌توان درباره "حق دموکراتیک" و یا اخلاق بطور کلی بحث نمود.

بحث در مورد اخلاقیات قبل از توضیح پروسه اخلاقیات، این نتیجه‌گیری خرده بورژوامآبانه را بدست می‌دهد که هر شخص آزاد است از حق دموکراتیک خود استفاده نموده و به معاشقه بازی بپردازد. یا به عبارت دیگر معاشقه بازی نه جرم است و نه هم انحراف، بلکه حقی است که هر انسان باید از آن استفاده نماید. این استدلال همانند استدلال هگل است که می‌گوید: «هر واقعیتی معقول و هر معقولی واقعیت است» هدف هگل از این استدلال این بود تا دولت پروس که یک واقعیت بود، معقول و حقیقی جلوه‌گر سازد، به همین قسم "مارکسیست" های خرده بورژوا می‌خواهند اخلاق بورژوازی را صاف و ساده درست، حقیقی و اصولی جلوه‌گر سازند. این حکم به منزله تمام آن چیزهایی است که در سیستم سرمایه داری وجود دارد، و در حقیقت به مثابه تقدیس جامعه سرمایه داری و بقول برشت به منزله تله‌ای برای بدام انداختن انسان‌های شریف و صادق است. آن‌ها با این استدلال خویش می‌خواهند تا انسان‌های شریف را بدام انداخته تا عنان اختیار خویش را بدست اخلاق بورژوازی بدهند. همین اخلاقیات بورژوازی است که انحطاط را در جامعه دامن می‌زند.

چنین برخوردی در مقابل زنان صاف و پوست کنده به معنای دست کم گرفتن زنان، و تپله نمودن (هل دادن) آنان به سمت بورژوازی امپریالیستی است. بنا بقول لنین هر گاه پوست چنین "مارکسیست" ها را خراش دهید ابتدال شان ظاهر می‌گردد.

لنین در بحث با کلارازتکین می‌گوید:

«بنیان برخورد غلط احزاب کشوری ما چیست؟ (من از روسیه شوروی صحبت می‌کنم) این برخورد در تحلیل نهایی، دست کم گرفتن زنان و کارهای انجام شده توسط آن‌ها است، فقط همین است. متأسفانه هنوز ممکن است در مورد بسیاری از رفقای مان بگویم: پوسته کمونستی را خراش بده، ابتدال ظاهر می‌شود»، «اگر زنان با ما نباشد ممکن است ضد انقلابیون در شوراندن آن‌ها علیه ما موفق شوند. باید این را همیشه در ذهن مان داشته باشیم. ما باید توده‌های زنان را به سوی خود بکشانیم حتی اگر بگفته استرالت‌ساند آن‌ها را با زنجیر به بهشت بسته باشند.»

هرگاه زنان دست کم گرفته شود و جلوی فسادهای سیاسی، اخلاقی، اشتباهات و انحرافات مکرر گرفته نشود بخواهی نخواهی دشمن در شوراندن زنان علیه ما موفق می‌گردد. برخوردهای ضد اخلاقی بعضی فقط بعضی افراد حزبی این حقیقت را کاملاً ثابت ساخت. بعد از برخوردهای غلط زنانی که در صف انقلاب ایستاده بودند در صف ضد انقلاب تپله گردیدند.

امروز افغانستان شورویست مستعمره - نیمه فیودالی و فرهنگ مسلط در این جامعه فرهنگ فیودالی است. در این جامعه انواع ستم بر زن از تجاوزات مکرر گرفته تا مثله نمودن و قتل زنان به روال عادی جامعه تبدیل گردیده و در این مورد باز پرسى هم وجود ندارد. یا عبارت دیگر زن در این جامعه به اندازه مواشی ارزش ندارد. ما در جامعه زندگی می‌کنیم که خوبی دختر در ترازوی باکره‌گی او وزن می‌گردد. دختری که این خوبی را نداشت باید مادام العمر رنج ببرد، تحقیر و توهین شود. آیا در چنین جامعه رابطه جنسی از عشق و محبت طرفین سرچشمه می‌گیرد؟ با جرات می‌توان گفت که در جامعه فیودالی و سرمایه داری اصلاً این قاعده مراعات نمی‌گردد، اما رابطه جنسی وجود دارد.

در جامعه فیودالی اگر عشقی وجود داشته باشد، خارج از حلقه ازدواج می‌باشد. چنین عشقی بنیاد ازدواج نبوده، بلکه عشقی است که بنیاد ازدواج را خراب می‌کند. چنین روابطی زندگی دختر را خراب نموده و او را از هرگونه ازدواج باز می‌دارد. این گونه مثال همین فعلاً در افغانستان زیاد است. امروز هزاران دختر بدون ازدواج زندگی را سپری می‌نمایند، که این خود نوعی ستمی است که بر آن‌ها تحمیل گردیده است.

زمانی که مالکیت اجتماعی جایش را به مالکیت فردی داد و مونوگامی (تک همسری) استیلا پیدا نمود، از این زمان به بعد ازدواج تابع ملاحظات اقتصادی گردید. گرچه در این دوره ازدواج از شکل خریداری زن بیرون می‌آید، اما عملاً این شکل حفظ می‌گردد. در چنین حالتی نه تنها زن، بلکه مرد هم قیمت پیدا می‌نماید. این قیمت متعلق به صفات شخصی‌اش نبوده، بلکه منوط به ثروت و دارایی وی می‌باشد. بدین معنا که یکتا همسری نیز به معنای عشق جنسی نیست، بلکه تابع مصلحت اندیشی است.

«یکتا همسری به هیچ وجه ثمره عشق جنسی فردی نبوده و به آن مطلقاً کاری نداشت. زیرا ازدواج مانند همیشه ازدواج مصلحتی بود... بدین طریق یکتا همسری به هیچ وجه در تاریخ به مثابه آشتی مرد و زن، و به طریق اولی، بصورت عالی‌ترین شکل چنین سازشی، پدیدار نمی‌شود، بلکه بر عکس بصورت انقیاد یک جنس توسط جنس دیگر، به مثابه اعلام تضاد بین جنس‌ها به شدتی که تا کنون در اعصار ماقبل تاریخ سابقه نداشته است، ظاهر می‌شود.» (انگلس - منشاء خانواده؛ مالکیت خصوصی و دولت صفحه 95 و 96)

انگلس چند صفحه بعد در مورد یکتا همسری و در کنار آن هیتاریزم را چنین بیان می‌دارد:

«با پیدایش تمایز مالکیت - یعنی از همان مرحله بالایی بربریت - کار مزدوری بطور گاهگاهی در کنار کار بردگی پیدا می‌شود، و هم‌زمان با آن، و بمتابجه هم‌زاد ضروری آن، فحشاء حرفه‌ای زنان آزاد در کنار تسلیم اجباری بردگان پدید می‌گردد. بدین طریق میراثی از ازدواج گروهی برای تمدن بجا ماند دو جانبه است، درست همانند همه چیزهای که توسط تمدن بوجود می‌آید، دو جانبه، دولبه، تضادمند و تناقضمند است: از یک طرف یکتا همسری، و از سوی دیگر هیتاریزم، و منجمله افراطی‌ترین شکل آن فحشاء. هیتاریزم همان قدر یک نهاد اجتماعی که هر نهاد دیگر؛ عبارتست از تداوم آزادی جنسی کهن بسود مردان. هیتاریزم گرچه در سخن محکوم می‌شود ولی در حقیقت نه تنها تحمل می‌شود بلکه با لذت تمام، بخصوص توسط طبقات حاکم، صورت می‌گیرد. ولی در واقع این محکومیت به هیچ وجه شامل مردانی که به آن اقدام می‌کنند، نمی‌شود و فقط شامل زنان می‌گردد: آن‌ها تکفیر شده و طرد می‌شوند تا بدین وسیله یک بار دیگر سلطه مطلق جنس مذکر بر جنس مؤنث، بمتابجه قانون بنیادی جامعه اعلام گردد. ولی از این‌جا یک تضاد دومی در خود یکتا همسری بوجود می‌آید. در کنار شوهری که زندگی او با هیتاریزم زینت یافته است، زن فراموش شده قرار دارد... دو قیافه اجتماعی دانمی که تا حال ناشناخته بودند، به همراه یکتا همسری به عرصه قدم می‌نهند - عاشق زن، و شوهر فاسق زن. زنان مغلوب مردان شده بودند، ولی این مغلوبین، تاج پیروزی را با نظر بلندی تمام بر سر مردان نهادند. زنا - که مطرود، بشدت قابل مجازات، ولی غیر قابل سرکوبی بود - در کنار یکتا همسری و هیتاریزم بصورت یک نهاد اجتماعی اجتناب ناپذیر در آمد.» (انگلس - منشاء خانواده؛ مالکیت خصوصی و دولت - صفحه 98 و 99)

با قدرت‌گیری سرمایه‌داری همه چیز به کالا تبدیل گردید، تمام آداب و رسوم آبایی و اجدادی را بر هم زد و فقط یک چیز - خرید و فروش، "قرارداد" - را بجایش گذاشت.

به همین علت است که حقوق دانان و ایدئولوگ‌های بورژوازی مدعی اند که ازدواج میان دو طرف یک قرار داد و یک عمل حقوقی است و با رضایت کامل طرفین انجام می‌شود. اما خود بورژوازی دقیقاً می‌داند که عاقدین حقیقی ازدواج کیانند و تحت چه شرایطی صورت می‌گیرد.

تا زمانی که مالکیت خصوصی وجود داشته باشد مردان بر زنان تسلط خواهند داشت و در ازدواج رضایت حقیقی طرفین موجود نخواهد بود. در چنین سیستمی بنا بقول انگلس «حق بی وفایی در زنا شویی، حتی تا امروز متعلق به مرد است، و حداقل توسط رسم تقدیس شده است.»

زمانی رضایت کامل حقیقی در ازدواج انجام خواهد گرفت که تولید سرمایه بر مبنای مالکیت خصوصی انجام می‌گیرد از بین برود و ملاحظات اقتصادی که اثر شدیدی در اقتصاد دارد کاملاً محو گردد. در چنین حالتی است که دیگر مرد بر خانواده تفوق نخواهد داشت. ایجاد چنین شرایطی است که نسلی از مردانی را تربیه می‌کند که در تمام طول عمر خود هرگز زنی را به بهای پول و یا به کمک اجتماعی دیگری فریب و وادار به تسلیم نمی‌کند، و بر همین ترتیب نسلی از زنانی پا به میدان می‌گذارند که هرگز جز عشق واقعی شان تسلیم هیچ مردی نخواهند شد.

هرگاه شخصی زیر نام کمونیست بودن این ایده را ترویج کند که ما می‌توانیم به راحتی رابطه جنسی برقرار کنیم و بعد از کامجویی دختر، به همین راحتی آنرا فسخ نمائیم، زیرا این "حق دموکراتیک" ماست، و زیر این شعار خود را پنهان نموده و همه روزه در پی جفت دیگر بر آید و آن را مساله شخصی خود قلمداد کند، چنین اشخاصی نه یک انقلابی، بلکه یک خرده بورژوازی کودن و بی مقدار است که زیر نام کمونیسم به ترویج فحاشی که همزاد ضروری سرمایه است در جامعه می‌پردازد. از نظر لنین چنین افرادی به لابی‌گری جنسی دامن می‌زنند و انقلاب به چنین افرادی نیازی ندارد. لنین در بحث با کلا رازتکین در این مورد چنین می‌گوید:

« شما رفیق x را می‌شناسید، جوان والا و با استعدادی است. با تمام این حرف‌ها، من از این می‌ترسم که وی به هیچ جایی نرسد. وی مرتباً، یکی پس از دیگری، رابطه عشقی دارد، این وضع برای مبارزه انقلابی و انقلاب خوب نیست. من به اعتبار و پایداری زمانی که رابطه عشقی شان با سیاست قاطی می‌شود، اعتماد ندارم. و همچنین به مردانی که دنبال هر لباس زیر زنانه‌ای می‌روند و با هر زن جوانی رابطه برقرار می‌کنند. نه، نه، این با انقلاب جور در نمی‌آید.» در جای دیگر می‌گوید:

«انقلاب تمرکز و تقویت توده‌ها و افراد را می‌طلبد، وضعیت خوش گذرانی متداول بین قهرمانان و شیر زنان را تحمل نمی‌کند. لابی‌گری جنسی بورژوازی است. نشانی است از فساد. پرولتاریا یک طبقه به پا خاسته است، نیازی به تخدیر یا الکل ندارد، پرولتاریا نباید سستی، پلیدی و وحشی‌گری سرمایه‌داری را فراموش کند و نخواهد کرد. پرولتاریا قوی‌ترین الهام خود برای مبارزه از موضع طبقاتی‌اش را از ایده‌آل کمونیستی می‌گیرد. آنچه که نیاز دارد، روشن بینی، روشن بینی و باز هم روشن بینی است. از این لحاظ تکرار می‌کنم نه سستی، نه بیهودگی و نه عیاشی نباید وجود داشته باشد. خود کنترولی و خود نظمی بندگی و حتی بندگی در عشق نیست... هر وقتی که عوامل مضر ظاهر می‌شوند، باید فوراً علیه آن اقدام کرد، عواملی که از جامعه بورژوازی به دنیای انقلاب خریده و مثل ریشه علف هرز بارور و گسترده می‌شوند.»

مانوتسه دون در این زمینه می‌گوید:

« کمیته مرکزی در مورد ضد انقلابیونی که در حزب کمونیست، ارتش آزادی‌بخش خلق، ارگان‌های دولت خلق و در محافل آموزشی، صنعتی، تجاری و مذهبی، احزاب دموکراتیک و در سازمان‌های توده‌ای که از لانه‌های شان بیرون کشانده می‌شوند چنین تصمیم گرفته است: آن کسانی که جرمی مستحق اعدام مرتکب نشده اند، به زندان ابد یا در دوره‌های مختلف زندان محکوم شده و یا تحت نظارت و مراقبت عمومی قرار خواهند گرفت. در مورد ضد انقلابیونی که مستحق مجازات اعدامند، اعدام محدود به کسانی خواهد بود که خون کسی را بگردن دارند، یا مرتکب جنایات مهم دیگری شده اند که انزجار عمومی را بر انگیزخته است، مانند تجاوز مکرر به ناموس و یا چپاول مقادیر زیاد دارایی و یا وارد کردن خسارات فوق العاده جدی به منافع ملی...» (مانوتسه دون - منتخب آثار - جلد پنجم - صفحه 38 - در سرکوب ضد انقلابیون محکم، دقیق و بی رحمانه ضربه زید - دسامبر 1950 - تاکیدات از ماست.)

انقلاب به عناصر منحط، افرادی که دارای روحیه و اخلاقیات سست و ضعیف اند، نیازی ندارد. زیرا چنین افراد جای روشن بینی، بیهودگی، عیاشی و لابی‌گری را دامن می‌زنند. چنین وضعیت‌های نا هنجار را هیچ حزب مانوئیستی و حتی هیچ مانوئیستی و انقلابی تحمل نخواهد کرد. زیرا لابی‌گری جنسی در حقیقت دامن زدن به فحشاست و در جهت تامین منافع بورژوازی است و در مقابل مقتضیات انقلاب قرار دارد.

این موضوع را از قول رفیق ضیاء در مورد اخلاق جنسی و وظیفه یک عضو حزب کمونیست را در این موارد پی می‌گیریم.

« 2 - مسلماً اخلاقیات بطور کل صرفاً به اخلاقیات جنسی محدود نمی‌گردد، بلکه جنبه های گوناگون دارد. اما از آنجایی که موضوع مشخص مورد بحث ما درین جا اخلاقیات جنسی است، صحبت های خود را در محدوده آن پیش می‌بریم. در مورد موضوع مورد بحث باید جداً توجه داشت که در شرایط اجتماعی ویژه افغانستان، زنان و دختران از لحاظ مواجه شدن با برخوردهای اخلاقی جنسی نامناسب به شدت آسیب پذیر هستند و حتی می‌توانند از یک برخورد سطحی نامناسب چنان آسیب ببینند که مادام العمر در رنج و عذاب باشند. عدم

توجه به این موضوع، ولو تحت عناوینی چون حق دموکراتیک و غیره، فقط و فقط نشان‌دهنده عدم مسئولیت‌پذیری و بی‌توجهی لومپن مآبانه به عواقب عمل‌کرد یا عمل‌کردهای خود است.

«3 - ... اخلاقیات و مشخصاً اخلاقیات جنسی در یک حزب انقلابی پرولتری نمی‌تواند ویژگی‌های خاص خود را نداشته باشد. اگر این ویژگی‌ها مدنظر قرار نگیرد، در واقع امر پیش‌آهنگی حزب انقلابی مورد انکار قرار می‌گیرد.

یک عضو حزب انقلابی پرولتری متعهد است که منافع شخصی‌اش را تابع مقتضیات امر انقلاب بسازد. مسلماً درین‌جا منظور از منافع شخصی و خصوصی، منافع مشروع است، چرا که منافع غیر مشروع بصورت بدیهی در تقابل با مقتضیات امر انقلاب و منافع حزب قرار دارد.

اگر موضوع را بطور خاص در رابطه با اخلاقیات جنسی و برخوردهای اخلاقی جنسی مدنظر قرار دهیم، باید بگوییم که منافع جنسی یک عضو حزب باید تابع مقتضیات امر انقلاب باشد. روشن است که درین‌جا منظور از منافع جنسی همانا منافع جنسی مشروع است، چرا که منافع جنسی غیر مشروع بصورت بدیهی در تقابل با مقتضیات امر انقلاب قرار دارد. بنابراین یک فرد حزبی حق ندارد اعلام نماید که حتی منافع جنسی مشروع یکسره یک موضوع خصوصی متعلق بخودش است و حزب حق ندارد به هیچ صورتی در آن مداخله نماید، چه رسد به منافع جنسی غیر مشروع.

یقیناً منافع جنسی و روابط جنسی چنین فردی نمی‌تواند جوانب کاملاً خصوصی و شخصی نداشته باشد. اما مقدم‌تر از آن و بیش‌تر از آن باید توجه داشت که در هر حال این موضوع بطور کل باید تابع مقتضیات امر انقلاب باشد.

اما منافع جنسی و روابط جنسی غیر مشروع که گفتیم بصورت بدیهی در تقابل با مقتضیات امر انقلاب قرار دارد، موضوع دیگری است که اساساً بحثی در مورد تابعیت آن از مقتضیات امر انقلاب نمی‌تواند در میان باشد. به عبارت دیگر این چنین منافع و روابطی از اساس ضد انقلابی است و در تقابل با مقتضیات امر انقلاب قرار دارد.» (مطالبی در مورد جوانب مختلف قضیه رفیق زلاند)

«لنین اعتقاد داشت که " اخلاق واقعی " یا " اخلاق پرولتری " اخلاقی است که انسان را بر می‌کشد و " عروج " می‌بخشد و از " استثمار " رها می‌سازد.... توده ها، آفرینندگان واقعی "اصول اخلاقی" هستند و این اصول را در یک روند طولانی و زجر آور مبارزه برای کسب آزادی بوجود آورده اند. و تنها همین نوع از اخلاقیات است که انسان را "برمی‌کشد" و این وظیفه در عصر ما به "پرولتاریا" که خدایگان اخلاق جدید کمونیستی است واگذار گردیده است.

" اخلاق پرولتری " نمره شکیل و عروج یافته تاریخ انسان و برترین اخلاق است. زیرا که اخلاقی است جهان‌شمول. " اخلاق پرولتاریا " اخلاق طبقه ایست که جامعه و جهان را از اسارت " استثمار انسان از انسان " و " ستیز طبقاتی " رها می‌سازد و " اخلاق مشترک جهان و انسان ها " را می‌سازد.» (رضا فشاوی - ایدنولوژی و اخلاق - صفحه 58 و 59)

از بحث لنین مشخص است که آن اخلاقی انقلابی است که دارای تداوم بیش‌تر و جهان‌شمول باشد و برای رهایی انسان از قید هر گونه ستم و استثمار مبارزه نماید.

همان طوری که قبلاً بیان گردید اخلاق در هر جامعه مانند هر موضوع روبنایی دیگر تحت تاثیر سیاست طبقه مسلط قرار دارد. در جامعه فیودالی اخلاق تحت تاثیر سیاست فیودالی، در جامعه بورژوازی اخلاق تحت تاثیر سیاست بورژوازی و در جامعه سوسیالیستی اخلاق تحت تاثیر سیاست پرولتاریا قرار دارد.

اخلاق در مجموع جنبه های گوناگون دارد. یکی از این جنبه‌ها اخلاق جنسی است، در هر جامعه اخلاق جنسی نیز تحت تاثیر سیاست طبقه مسلط قرار دارد. هر گاه شخصی دانسته و یا ندانسته عنان خویش را بدست اخلاق جنسی طبقه مسلط جامعه بسپرد نه تنها گمراه می‌گردد و به انحطاط می‌گراید، بلکه فاسد گردیده و شریک جرم نیز محسوب می‌شود.

کسانی که زیر نام کمونیزم هر روز در پی یارگیری است، از نتایج وخیم قانونی این رابطه غیر مشروع بخوبی باخبر است و می‌داند که چنین رابطه‌گیری برای یک زن جنایت محسوب می‌گردد، و با آن هم همه روزه در پی جفت دیگر می‌دود، نه تنها کمونیست نیست، بلکه کسی است که طبق گفته لنین «لابالگیری بورژوازی» را دامن می‌زند و این عملش «نشانی از فساد است» این مطلب را انگلس در کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" بخوبی نشان داده است به این بحث انگلس توجه نمایند:

«آنچه برای یک زن جنایت سنگین محسوب می‌شود و نتایج وخیم قانونی اجتماعی دارد برای مرد کار کاملاً شرافت‌مندانه ایست و اگر خیلی سخت‌گیری شود فقط یک لکه رفیق اخلاقی است که مرد با کمال خوشی و خوشنودی قبول می‌کند و اما هر قدر زن بازی قدیمی، با تطبیق رژیم سرمایه داری بیش‌تر تغییر شکل می‌دهد بیش‌تر به فاحشگی آشکار نزدیک می‌شود، بیش‌تر جنبه انحطاط برای جامعه پیش می‌آورد، و درحقیقت این انحطاط برای مردها بیش‌تر از زن‌هاست. زیرا فاحشگی فقط زنانی را که در ورطه زنا غوطه ور می‌گردند، و آن هم تا آن درجه نیست که عموماً تصور می‌کنند، ولی سجایای مردان را بکلی آلوده و ناپاک می‌سازد.» (خلاصه ای از کتاب انگلس - منشاء خانواده و دولت - ترجمه احمد قاسمی - صفحه 38 و 39)

زن بازی یا فاحشگی در دوره سرمایه داری مانند بقیه شئون یکی از شئون اجتماعی است. جامعه سرمایه داری نه تنها که زن بازی و یا فاحشگی را از بین نبرده، بلکه آنرا حفظ نموده است، منتها به نفع مردان، و در نزد طبقات حاکمه به آزادی عمل مبدل گردیده است. ما این مورد را در افغانستان به چشم سر مشاهده می‌کنیم که این عمل (زن بازی یا فاحشگی) از ارگ ریاست جمهوری گرفته تا ارگان‌های پائینی قدرت را در بر گرفته است. - در اجتماع فقط در زبان از این عمل شنیع بدگویی صورت می‌گیرد، ولی در عمل هرگز این بدگویی متوجه مردان نیست، بلکه فقط متوجه زن‌ها است. « ولی در واقع این محکومیت به هیچ‌وجه شامل مردانی که به آن اقدام می‌کنند نمی‌شود و فقط شامل زنان می‌گردد: آن‌ها تکفیر شده و طرد می‌شوند تا بدین وسیله یک بار دیگر سلطه مطلق جنس مذکر بر جنس مؤنث، بمثابه قانون بنیادی جامعه اعلام گردد» انگلس

همان طوری که مطرح گردید، اخلاق بخشی از ایدئولوژی است و مربوط روینای اجتماعی است. لذا فساد اخلاقی نیز نتیجه مسایل زیر بنایی است که توسط بورژوازی تیوریزه گردیده و حق مسلم مردان به حساب می‌آید. به همین علت است که اکثریت روشن‌فکران فساد اخلاقی را "حق دموکراتیک" خود به حساب می‌آورند. اخلاق مسلط در جامعه طبقاتی همان اخلاق طبقه حاکمه است که حتی انسان‌های استثمار شده که تابع این اخلاقیات است درک نمی‌کنند که خشونت و آزار ایده‌ها و اخلاق طبقه حاکمه را تحمل می‌کنند.

اساس اخلاق دموکراسی بورژوازی را نظریات اخلاقی کانت تشکیل می‌دهد. از نظر اخلاقی کانت، "قانون" محترم و مقدس است، بناءً هر فرد مکلف است که از "قانون" تبعیت کند.

زمانی بورژوازی موفق گردید که قدرت اقتصادی - سیاسی را قبضه نماید، در نیمه قرن نوزدهم این بورژوازی تازه به قدرت رسیده در مقابل باسوسیالیزم علمی اخلاقیات خاص خود را توسط ایدئولوگ‌های خود بوجود آورد. یکی از ایدئولوگ‌های بورژوازی و مدافع سر سخت مالکیت خصوصی نیچه بود. از دیدگاه نیچه «تمام اندیشه‌های فلسفی جعلیات و مفروضات ماست. علم و منطق بیهوده و فریبنده است. نیروی واقعی در غریزه و الهام است و جهان و اجتماع عرصه عمل "ابر مردان" و "ذوات بزرگوار" است که با تمام نیرو به سوی هدف پیش می‌روند.» (بر گرفته شده از ایدئولوژی و اخلاق - رضا فشاهی - صفحه 37)

طبق این فلسفه است که بورژوازی به هیچ قاعده و ضابطه اخلاقی پابندی نداشته و ندارد و با تمام توان تلاش می‌ورزد تا اخلاق بورژوازی را بر طبقه زحمتکش تحمیل نموده و آن‌ها را زیر سلطه خودنگه دارد.

تاریخ شاهد و گواه آنست، از موقعی که بورژوازی قدرت را بدست آورد تا کنون با پیکار بین نژاد عالی و "نژاد پست" تمام موازین اخلاقی را نفی نموده و تلاش دارد حتی در درون کشور خویش "نژاد پست" را تابع نگه دارد. هر گاه "نژادهای پست" روی کوچک‌ترین خواست شان پافشاری نمایند با اعمال قهر رو برو می‌گردند. این مسئله را می‌توان در دموکرات‌ترین کشورهای سرمایه داری بشمول امریکا به چشم سر مشاهده نمود.

از نظر بورژوازی شعار عدالت، آزادی و برابری بی معنا و بی مفهوم است، زیرا این شعارهای توسط افرادی مطرح می‌گردد که به توحش نزدیک اند! طبق این نظریه است که هر خواست آزادی‌خواهی با گلوله پاسخ داده می‌شود.

در جوامع طبقاتی هر ایدئولوژی بیان‌گر نظرات طبقه حاکمه همان جامعه است. در چنین جوامعی ایدئولوژی طبقه حاکمه بیان‌گر واقعیت‌ها نیست، بلکه بیان‌گر آنست تا روی واقعیت‌ها سرپوش بگذارد و در جوامع طبقاتی ایدئولوژی عرضه کننده مفاهیم و مقولاتی است که واقعیت‌های اجتماعی را به سود قدرت حاکمه تحریف می‌کند. یا به عبارت دیگر ایدئولوژی طبقات حاکمه ستمگر مجموعه از نگرش و اندیشه‌های است که مناسبات واقعی اجتماعی را وارونه جلوه‌گر می‌سازد. بقول مارکس در هر جامعه عقاید طبقه حاکم به عقاید حاکم بدل می‌گردد. بناءً برای دریافت حقیقت و دانستن روینای اجتماعی باید به تحلیل دقیق و علمی زیربنا پرداخت. زیرا بدون دانستن زیربنای جامعه نمی‌توان روینای جامعه را بطور دقیق شناخت.

لنین این مطلب را با استفاده از پیشگفتار کتاب کارل مارکس موسوم به "در باره انتقاد از علم اقتصاد" به جواب ن میخانلیفسکی چنین می‌نویسد:

« اولین کاری که من برای حل شک و تردیدهایی که احاطه ام کرده بود بدان اقدام کردم تحقیق و تحلیل انتقادی فلسفه هگل بود. این کار مرا به این نتیجه رساند که مناسبات قضایی را هم عیناً مثل مناسبات سیاسی نمی‌توان تنها از روی اصول قضایی و سیاسی فقط، استخراج کرد و توضیح داد. بطریق اولی نمی‌توان آن‌ها را از روی به اصطلاح تکامل عمومی روح بشر استخراج کرد و توضیح داد. این مناسبات فقط و فقط از روی مناسبات مادی معیشتی سرچشمه می‌گیرند که جمع آن‌ها را هگل، به پیروی از نویسندگان قرن هجدهم انگلستان و فرانسه، "جامعه مدنی" می‌نامد. تشریح جامعه مدنی را هم باید در علم اقتصاد تجسس کرد. نتایجی را که من از بررسی قسمت اخیر بدست آورده ام بطور خلاصه می‌توان به طریق ذیل بیان نمود. در تولید وسایل مادی ناچار بین افراد مناسبات معینی برقرار می‌گردد که مناسبات تولیدی است. و این مناسبات پیوسته با درجه از تکامل قدرت تولید مطابقت دارند که در زمان معین نیروهای اقتصادی آن‌ها نیز در آن درجه قرار دارند. مجموع این مناسبات تولیدی، سازمان اقتصادی جامعه یعنی آن بنیان واقعی را تشکیل می‌دهد

که روبنای سیاسی و قضایی بر آن قرار گرفته و شکل های معین شعور اجتماعی با آن مطابقت دارد. بدین طریق پروسه های اجتماعی، سیاسی و صرفاً نفسانی زندگی معلول طرز تولید است. وجود آنها نه تنها مستقل از شعور بشری است، بلکه شعور بشری خود از آنها ناشی می شود. ولی این نیروها، در مراحل معینی از تکامل قدرت تولیدی خود، با مناسبات تولیدی بین افراد تصادم می کنند. در نتیجه این امر میان نیروهای مولده و مظهر قضایی مناسبات تولیدی، یعنی رژیم مالکیت تضاد آغاز می شود. آن وقت است که دیگر مناسبات تولیدی با قدرت تولیدی مطابقت نداشته شروع به سد کردن راه آن می نمایند. از این جاست که دوره تحول اجتماعی آغاز می گردد. با تغییر زیر بنای اقتصادی، تمام روبنای عظیمی که هم بر آن قرار گرفته است کم یا بیش بطی و یا سریع تغییر می نماید. در موقع تحقیق در اطراف این تحول، همواره لازم است تغییرات مادی حاصله در شرایط تولید را، که با دقت علوم طبیعی قابل تحقیق است، قویاً از تغییراتی که در شکل های قضایی، سیاسی، مذهبی، هنری و فلسفی - خلاصه در شکل های ایدئولوژیک روی می دهد و در دایره آنهاست که، فکر در تصادم در شعور بشری نفوذ می کند و بطرز مستوری مبارزه با آن جریان می یابد، تمیز داد. همان طوری که ما در باره یک فرد جداگانه از روی عقیده ای که او نسبت به خودش دارد قضاوت نمی کنیم، به همان گونه هم نمی توان در باره دوران تحولات از روی خود آگاهی اجتماعی خود آن دوران قضاوت نمود، بر عکس خود این خود آگاهی را باید از روی تضادهای زندگی مادی و تصادم میان شرایط تولید و شرایط قدرت تولید توضیح داد.» ( لنین - مجموع آثار و مقالات در یک جلد - دوستان مردم کیانند و چگونه علیه سوسیال دموکرات ها می جنگند؟ - ترجمه محمد پور هرمان - صفحه 38)

به همین ترتیب بدون در یافت پایه های اقتصادی جامعه، نمی توان در جامعه طبقاتی روابط جنسی را از روی اصول قضایی و سیاسی استخراج نمود و توضیح داد. مناسبات روابط جنسی نیز مانند دیگر مناسبات اجتماعی فقط و فقط از مناسبات مادی معیشتی سرچشمه می گیرد و می توان گفت که اخلاق جنسی نیز معلول طرز تولید است. زمانی که به توضیح مناسبات مادی و معیشتی به پردازیم، دقیقاً معلوم می گردد که «سه شکل ازدواج وجود دارد، که حدوداً سه مرحله عمده تکامل انسانی منطبق اند. برای توحش - ازدواج گروهی؛ برای بربریت ازدواج یارگیری؛ برای تمدن یکتا همسری به انضمام زنا و فحشاء؛ در مرحله بالایی بربریت، بین ازدواج یارگیری و یکتا همسری، فرمان روایی مرد بر بردگان زن و چند همسری خود را جا داده است.

همان طوری که کل تشریح ما نشان داده است، پیش رفتی که در این ترتیب صورت گرفته در رابطه به این فاکت عجیب است، در حالی که زنان بیش از پیش از آزادی جنسی گروهی محروم می شوند، مردان محروم نمی شوند، در واقع ازدواج گروهی تا همین امروز برای مردان وجود دارد. آن چه که برای یک زن جنایت محسوب می شود و شدیدترین عواقب قانونی و اجتماعی را در بر دارد، در مورد مردان امری افتخار آمیز تلقی می شود، و حد اکثر یک لکه اخلاقی کمرنگی که او با لذت بر خود می پذیرد. هر اندازه که هیپتاریزم سنن کهن، در زمان ما با تولید کالائی سرمایه داری تغییر کرده و هر اندازه که بیشتر در انطباق با آن به فحشاء آشکار مبدل می شود، به همان اندازه نیز اثرات آن، فساد انگیزتر می گردد. و این مسئله مردان را بیش از زنان به فساد می غلطاند.» (انگلس - منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت - صفحه 107 و 108)

در جامعه طبقاتی ارزش ها و باورهای موجود اند که در جهت تامین منافع طبقه بهره کش و ستمگر در حرکت اند و تلاش می ورزند که موجودیت طبقه حاکمه ستمگر را ازلی و ابدی و قوانین عینی طبیعی وانمود سازند. این حالت در جامعه سرمایه داری بیش تر از همه جامه عمل پوشیده و تلاش می ورزد تا استثمار، بیگانگی و شیء شده گی روابط انسانی را پوشیده نگه دارد و آن جامعه را بعنوان حقیقت انکار ناپذیر و ابدی بر مردم تحمیل کند.

طبقه حاکمه با در دست داشتن ابزارهای اجتماعی، رسانه و ... عقایدی که به سود آن است بر کل جامعه تحمیل می نماید. ایدئولوگ های بورژوازی تلاش می ورزند تا از ایدئولوژی بعنوان ابزاری در جهت پنهان نمودن ساز و برگ استثمار و مخفی نمودن واقعیت های پیکار طبقاتی استفاده نماید. طبقه حاکمه ارتجاعی به یاری ایدئولوژی های گوناگون سعی می ورزد تا توده ها را بفریب و حقایق را واژگونه بنمایاند. در چنین جوامعی هر چیز معکوس بیان می گردد. مثلاً در این جوامع استثمار را عدالت، سرکوب و قتل عام را آزادی، فساد اخلاقی و فحشاء را صنعت و "حق دموکراتیک" افراد و اشغالگری و غارت یک کشور را کمک به مردمان آن کشور جا می زنند. در چنین جوامعی ایدئولوژی طبقه حاکمه که ایدئولوگ های شان آن را دامن می زنند، دانش و آگاهی نیست، بلکه معکوس آن می باشد.

بعد از آن که مارکسیزم روی پای خود ایستاد، فیلسوفان و قلم بدستان بورژوازی بانگ بر آوردند و هنوز هم این بانگ بگوش می رسد که کمونیزم احترامی به اخلاقیات کهن قابل نیست و بی شرمانه ادعا نمودند که کمونیزم مروج فحشا و اشتراک زنان است.

این اخلاق ایدئولوژیک مقدسی که بورژوازی آن را موعظه می کند چیست؟ برای روشن شدن این مطلب بهتر است که به اثر مارکس و انگلس یعنی مانیفیست کمونست مراجعه نمایم:

«جامعه نوین بورژوازی که از درون جامعه زوال یافته بیرون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین اشکال و شرایط کهن ساخت... بورژوازی انواع فعالیت های را که تا این هنگام حرمتی داشتند و بدان ها با خوفی زاهدانه می نگرستند، از هاله مقدس خویش محروم کرد. پزشکی، دادرس و کشیش و شاعر و دانشمند را به مزدوران جیره خوار خود مبدل ساخت... بورژوازی پوشش عاطفه آمیز و احساساتی مناسبات خانوادگی را از هم درید و آن را به

مناسبات صرفاً پولی تبدیل نمود... و اما الغای خانواده... خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساس استوار است؟ بر اساس سرمایه و مداخل خصوصی. خانواده بصورت تمام و کمال تنها برای بورژوازی وجود دارد، و بی خانمانی اجباری پرولتاریا و فحشای عمومی مکمل آنست. خانواده بورژوازی طبیعتاً با از میان رفتن این مکمل خود از میان می‌رود و زوال هر دو با زوال سرمایه توأم است.

.... ما را سر زنش می‌کنند که می‌خواهیم به استثمار والدین از اطفال خود خاتمه دهیم؟ ما به این جنایت اعتراف می‌کنیم... هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ، پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیش‌تر از هم می‌گسند و هر اندازه که کودکان بیش‌تر به کالای ساده و افزار کار مبدل می‌گردند، به همان اندازه یاره‌های بورژوازی در باره خانواده و پرورش روابط محبت آمیز والدین و اطفال بیش‌تر ایجاد نفرت می‌کند.

بورژوازی یک صدا بانگ می‌زند: آخر شما کمونیست‌ها می‌خواهید اشتراک زن را عملی کنید! بورژوازی زن خود را تنها یک افزار تولید می‌شمرد، وی می‌شنود که "در کمونیزم" افزارهای تولید باید مورد بهره برداری همگانی قرار گیرند، لذا بدیهی است که نمی‌تواند طور دیگری فکر کند جز این‌که همان سرشت، شامل زنان نیز خواهد شد. وی حتی نمی‌تواند حدس بزند که اتفاقاً نزد کمونیست‌ها صحبت بر سر آنست که این وضع زنان، یعنی صرفاً افزار تولید بودن آنان باید مرتفع گردد.

وانگهی چیز مضحک‌تر از وحشت اخلاقی عالی جنابان بورژواهای ما از این اشتراک رسمی زن‌ها، که به کمونیست‌ها نسبت می‌دهند نیست، لازم نیست کمونیست‌ها اشتراک زنان را عملی کنند، این اشتراک تقریباً همیشه وجود داشته است. بورژواهای ما، علاوه بر این‌که زنان و دختران کارگران خود را تحت اختیار دارند، اکتفا نمی‌ورزند و علاوه بر فحشای رسمی، لذت بخصوص می‌برند وقتی که زنان یکدیگر را از راه بدر می‌کنند. زناشویی بورژوائی در واقع همان اشتراک زنان است... و بدیهی است که با نابود شدن مناسبات کنونی تولید سرمایه داری، آن اشتراک زنان نیز از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشای رسمی و غیر رسمی نیز از میان خواهد رفت»

طبق گفته مارکس و انگلس در جامعه بورژوازی فقط زنان از آزادی جنسی گروهی محروم اند، اما مردان از این "نعمت" برخوردار اند. چنین روابطی برای زنان جنایت محسوب می‌گردد که به شدیدترین وجه پی‌گردد "قانونی" را در بردارد و مردان از این روابط لذت می‌برند و با آن افتخار نیز می‌کنند. بنا بقول انگلس «هر اندازه که هیتاریزم سنن کهن، در زمان ما با تولید کالائی سرمایه داری تغییر کرده و هر اندازه که بیش‌تر در انطباق با آن به فحشاء آشکار مبدل می‌شود، به همان اندازه نیز اثرات آن، فساد انگیزتر می‌گردد. و این مسئله مردان را بیش از زنان به فساد می‌غلطاند.»

مگر عال جنابان خرده بورژوا نمی‌دانند، زن و دختر که فریب می‌دهند و این‌گونه فریب‌کاری را "حق دموکراتیک" خود دانسته چه وحشت اخلاقی را مرتکب می‌شوند؟ این "حق دموکراتیک" همان فحشای غیر رسمی است که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست آن‌را محکوم نموده اند. این چنین "حق دموکراتیک" منجر به "انحطاط شخصیتی" می‌گردد.

طوری که قبلاً بیان نمودم که جامعه افغانستان یک جامعه مستعمره - نیمه فیودالی است که فرهنگ فیودالی بر آن مسلط است. در چنین جوامعی مسلم است که "حق دموکراتیک" در روابط جنسی لومپن مآبانه با دختران و زنان یک "حق دموکراتیک" فیودالی است نه چیز دیگر. چنین حقی در نقطه مقابل مقتضیات امر انقلاب قرار می‌گیرد و به انحطاط شخصیتی منجر می‌گردد. در این رابطه می‌بینیم که رفیق ضیاء چه می‌گوید:

« باید جداً توجه داشت که در شرایط اجتماعی ویژه افغانستان، زنان و دختران از لحاظ مواجه شدن با برخوردهای اخلاقی جنسی نامناسب به شدت آسیب پذیر هستند و حتی می‌توانند از یک برخورد سطحی نامناسب چنان آسیب ببینند که مادام العمر در رنج و عذاب باشند. عدم توجه به این موضوع، ولو تحت عناوینی چون حق دموکراتیک و غیره، فقط و فقط نشان‌دهنده عدم مسئولیت پذیری و بی توجهی لومپن مآبانه به عواقب عمل‌کرد یا عمل‌کردهای خود است.

انحطاط شخصیتی یک فرد چگونه در اخلاقیات جنسی وی تبارز می‌نماید؟ بصورت نفی اخلاقیات جنسی بطور کل و بروز رویه جنسی غیر انسانی‌ای که تابع معیارهای اجتماعی نباشد. البته معیارهای اجتماعی در هر جامعه و در هر شیوه تولیدی ویژه، دارای خصوصیات و ممیزات ویژه خود است. اما حتی در ظالمانه‌ترین شکل خود، می‌تواند یک خط مرز روشن با مناسبات و روابط جنسی حیوانی ترسیم نماید. بنابراین اگر فرد به هیچ معیار اجتماعی و به هیچ شکلی از اخلاقیات جنسی توجه نکند و صرفاً در پی ارضای خواسته‌های جنسی خود باشد، چنین فردی بطور کل از لحاظ اخلاقیات جنسی یک فرد منحط یعنی پست است.

اما منظور اساسنامه حزب درینجا، صرفاً انحطاط بطور کلی نیست، بلکه انحطاط از لحاظ معیارهای انقلابی نیز است. معیارهای انقلابی کدام اند؟ بطور کلی همان معیارهایی که در اساسنامه حزب مطرح گردیده اند. یکی از این معیارها تابعیت منافع فردی و شخصی از مقتضیات امر انقلاب است. معیار دیگر منافع حزب است. معیار دیگر حفظ حیثیت انقلابی حزب، حفظ حیثیت انقلابی رهبری حزب و حفظ حیثیت انقلابی شخص خود به عنوان عضو حزب است. نقض یک، چند یا همه این معیارها برای یک مرتبه، چند مرتبه یا باربار، سطوح مختلف انحطاط شخصیتی را از لحاظ اخلاق جنسی نشان می‌دهد.» (مطالبی در مورد جوانب مختلف قضیه رفیق زلاند)

امروز در افغانستان مستعمره - نیمه فیودالی که زنان به شکل بی‌رحمانه‌ای مورد ستم قرار دارند، ما باید به نقش مبارزه زنان علیه رژیم پושالی و حامیان اشغال‌گر شان توجه جدی نمائیم. زیرا بدون سهم شدن زنان در انقلاب هیچ انقلابی به پیروزی نمی‌رسد. لذا مبارزه

زنان جامعه افغانستان برای سرنگونی رژیم دست‌نشانده و حامیان اشغال‌گر امپریالیست شان و هم چنین پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و پیش‌روی به سوسیالیزم نقش به‌سزایی را بازی می‌کند.

کلارازتکین در مقاله لنین و مساله زنان از قول لنین چنین می‌نویسد: «ما باید زنان بیدار شده را آموزش دهیم، تحت رهبری حزب کمونست، آنان را به مبارزه طبقاتی پرولتاریا جلب و برای آن مبارزه مجهز کنیم. وقتی این را می‌گوییم مقصودم نه فقط زنان پرولتاریا، بلکه همه زنان است. چه آن‌های که در کارخانه کار می‌کنند یا این که غذای خانواده را می‌پزند. به علاوه زنان روستایی و زنان بخش‌های مختلف اقشار تحتانی طبقه متوسط را هم در نظر داریم. آن‌ها نیز، به ویژه از زمان جنگ به این طرف، بیش از همه قربانی سرمایه داری شده‌اند. عدم علاقه به سیاست، و به نوعی روحیه ضد اجتماعی و عقب مانده این توده‌های زنان، میدان محدود فعالیت‌های آن‌ها، و تمام خصوصیات زندگی شان، واقعیات انکارناپذیری هستند. اما ساده لوحانه است، اگر آنان را نادیده بگیریم. مطلقاً ساده لوحانه. ما باید گروه‌های خودمان را برای کار در میان آن‌ها داشته باشیم، متدهای مخصوص تبلیغات و اشکال ویژه سازمانی خود را داشته باشیم. این فمینیسم بورژوازی نیست، این یک اقدام مهم و عملی انقلابی است.»

ما بعد از کودتای هفت ثور 1357 به این طرف شاهدیم که چگونه جلو مبارزات زنان علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم "شوروی" و رژیم دست‌نشانده گرفته شد، و چگونه احزاب جهادی و طالبی با حمایت امپریالیست‌ها و کشورهای منطقه زنان را از صحنه مبارزه خارج و به اندرون خانه فرستادند. و چگونه زنان افغانستان در طول چهاردهه قربانی سیاست‌های سرمایه‌داری امپریالیستی گردیدند و آن‌های را از لحاظ سیاسی چگونه عقب نگه داشتند. همین عقب ماندگی سیاسی چهار دهه اخیر بود که با اشغال افغانستان، امپریالیست‌ها به سادگی توانستند که اکثریت زنان شهری را بدام تسلیمی و تسلیم طلبی بیندازند. تمام این خصوصیات زندگی زنان در افغانستان، واقعیات انکارناپذیر اند. به هر صورت طبق گفته لنین در چنین شرایطی «ما باید گروه‌های خودمان را برای کار در میان شان داشته باشیم.» زیرا در چنین جوامعی مردان از موقعیت برتر بر زنان برخوردارند، باید دقیقاً متوجه این موقعیت مردان بود و به هیچ وجه نباید آن را از نظر دور داشت. لنین می‌گوید:

«ما از موقعیت ممتاز مردان با اطلاع هستیم، ما چشم داریم و از هر چه ستم و تبعیضی که بر زنان کارگر، همسران کارگر، زنان روستایی، حتی از هر آن‌چه که بر بسیاری از موارد بر زنان طبقات مالک روا می‌دارند، متنفریم، بلی متنفریم، و می‌خواهیم آن‌ها را از بین ببریم.»

همان طوری که باید میان انقلاب و ضد انقلاب خط فاصل بکشیم، به همان گونه باید بطور مداوم در درون صفوف انقلاب میان کار صحیح و غلط، میان موفقیت و کمبودها و هم چنین اخلاق پرولتاری و اخلاق بورژوازی خط فاصل بکشیم و بطور دقیق موقعیت ممتاز مردان را نسبت به زنان در نظر داشته باشیم و همیشه گذشته افراد را بدرستی بررسی کنیم، کار صحیح و غلطش را از نظر بگذرانیم و ببینیم که کدام یک عمده و کدام غیر عمده است و همیشه بر روی کار عمده متکی گردیم در چنین صورتی است که می‌توان به زودی جلو هر گونه اشتباه را گرفت.

در بالا روی تک همسری و زنا و فحشاء که مولود هم زاد و ضروری آنست تماس گرفتیم و نشان دادیم که در کنار تک همسری در کشورهای سرمایه داری زنا و فحشاء بطور حتم که همانا ازدواج‌های گروهی برای مردان است وجود دارد. و به همین ترتیب مارکس و انگلس دقیقاً این مطلب را بطور واضح و روشن بیان نمودند و گفتند که با از بین رفتن سیستم سرمایه داری خانواده سرمایه داری نیز از میان می‌رود. در این قسمت شاید برای بعضی‌ها سوال خلق شود که با از میان رفتن سیستم سرمایه داری تک همسری هم از میان خواهد رفت و اگر از بین نرود سرنوشتش چه خواهد شد. این مطلب را با سخنان انگلس پی می‌گیریم.

«یکتا همسری در اثر تراکم ثروت زیاد در دست یک نفر - در دست مرد - و از میل باقی گذاشتن این ثروت برای فرزندان مرد، و نه به هیچ کس دیگر، بوجود آمد. برای این منظور، یکتا همسری برای زن ضروری بود، ولی نه برای مرد؛ بطوری که این یکتا شوهری زن، به هیچ وجه چند همسری آشکار یا پنهان مرد را متوقف نکرد. ... از آن جایی که یکتا همسری از علل اقتصادی نشأت گرفته، آیا هنگامی که این علل از میان بروند، خود نیز از میان خواهد رفت؟»

می‌توان بدرستی جواب داد که: یکتا همسری نه تنها از میان نمی‌رود، بلکه آغاز به تحقق کامل خواهد کرد. زیرا با انتقال وسایل تولیدیه مالکیت اجتماعی، کار مزدوری، پرولتاریا، نیز از میان می‌رود، و بنابر این ضرورت تسلیم تعدادی معینی از زنان - که از نقطه نظر آماری قابل محاسبه است - بخاطر پول، نیز از میان می‌رود. فحشاء نابود می‌شود؛ یکتا همسری به حال زوال یافتن، سرانجام یک واقعیت می‌شود - و برای مردان نیز.

به هر حال موضع مرد بدین طریق دست‌خوش تغییرات فراوانی می‌شود. ولی وضعیت زن، وضعیت تمام زنان، نیز تغییر مهمی می‌یابد. با انتقال وسایل تولید به مالکیت اشتراکی، خانواده فردی دیگر واحد اقتصادی جامعه نخواهد بود. خانه داری خصوصی تبدیل به یک صنعت اجتماعی می‌گردد.» (منشاء خانواده؛ مالکیت خصوصی و دولت صفحه 108 و 109) تاکید روی کلمه از انگلس است.

در چنین حالتی است که عشق جنسی فردی معنا و مفهوم حقیقی پیدا می‌کند. این عشق جنسی بطور کلی و از اساس با عشق جنسی دوران فیودالیزم و سرمایه داری متفاوت است. در چنین جامعه است که زن در عشق هم طراز مرد قرار می‌گیرد.



بنابراین آزادی کامل در عشق و ازدواج هنگامی می‌تواند بطور عام عملی شود که چهار کلیتی که مارکس در جامعه سرمایه داری بر شمرده است از میان برود. با محور این چهار کلیت («امحای کلیه تمایزات طبقاتی، امحای کلیه مناسبات تولیدی که پایه این تمایزات را تشکیل می‌دهند، از میان برداشتن کلیه مناسبات اجتماعی مرتبط با این مناسبات تولیدی و انقلابی کردن افکار و اندیشه های مبتنی بر این مناسبات اجتماعی») در آن هنگام هیچ انگیزه دیگری، به جز عاطفه متقابل میان زن و مرد باقی نخواهد ماند.